

ایران‌شناسی در غرب

حشمت مؤید

Ferdausi:

*Rostam. Die Legenden
aus dem Šāhnāme*
Aus dem Persischen Übersetzt
von Jürgen Ehlers
Philipp Reclam jun.
Stuttgart 2002
pp. 405

«فردوسی:

افسانه‌های رستم از شاهنامه»
ترجمه از اصل فارسی به قلم
یورگن اهلرس
مؤسسه انتشاراتی رکلام
اشتونگارت ۲۰۰۲، ۴۰۵ ص

رستم، جهان پهلوان، تاجبخش، تهمن، یلتن، پهلوان اول شاهنامه است. تاریخ سیستان از قول فردوسی می‌گوید: «خدای تعالی خویشتن را هیچ بنده چون رستم دیگر نیافرید». وی مردی است که در حماسه ملی ایران نظیری برای او یافته نشده است... رستم همه دوران پهلوانی شاهنامه را بر محور وجود خود می‌چرخاند. عجیب این است که این مرد که زندگیش آمیخته به آن همه افسانه است وجودش هرگز از یک انسان عادی و خاکی جدا نمی‌شود. مردی ست دارای گوشت و پوست و استخوان، دارای ضعفها و توانا بیهای انسانی، حتی رویین تن هم نیست. منتها نیروی جسمی و روحی او بر پیشامدها غالب می‌آید. بخت و تأیید خدایی نیز با اوست.... شگفتی وجود رستم در آن است که در عین خارق العاده بودن انسان است. اگر از عمر دراز

باورنکردنی او و چند حادثه نظیر هفت خان بگذریم، دیگر تقریباً هیچ پیشامدی در زندگی او نمی بینیم که نتوانیم آن را با منطق خاکی خود توجیه کنیم... رستم، آن گونه که در شاهنامه توصیف شده، نشان دهنده یک پهلوان کامل در ایران داستانی ست. این مرد تجسم اندیشه و آرزوی پیشینیان ماست. کشش و کوشش بشر برای زندگی بهتر، برای سیر به سوی اعتلا و پیروزی بر بدی و گزند و زشتی، بهترین جلوه اش را در پهلوانان حماسی می یابد و رستم، در میان این پهلوانان همه صفتهای لازم را در خود جمع دارد...

این عبارات رسا به قلم استاد محمد علی اسلامی ندوشن مقدمه ای ست بر شرح زندگی و نبردهای رستم در شاهنامه، و بهترین تعریف کامل و جامعی ست که همه خصال این چهره یکتای حماسه ملی ایران را بیان می کند. مؤلف دانشمند آن سی و چهار سال پیش (در ۱۳۴۸) در کتاب خود، زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه آورده است.^۱ وی در فصلی خاص از این کتاب یکایک افسانه های رستم را از آغاز تا کشته شدنش به نیرنگ برادرش شغاد برشمرده و با موشکافیهای دقیق و آموزنده خواننده را به درکی درست و عمیق از خلاقیت فردوسی رهبری کرده است.

کتاب دانشمند آلمانی دکتر یورگن اهلرس با هدفی متفاوت و طرحی دیگر پرداخته شده است. وی در این کتاب بی سابقه خود مجموع حکایات و داستانهای رستم را به نقل از شاهنامه یکجا گرد آورده و در ترجمه ای روان و درست به خوانندگان آلمانی و غیر آلمانی که این زبان را می خوانند عرضه داشته است تا همه آنها از شاگرد مدرسه که به افسانه های ملل بیگانه علاقه مند است تا استاد ادبیات دانشگاه و پژوهشگر حماسه های ملی بتوانند جهان پهلوان حماسه ملی ایران را بشناسند و تا آن جا که از راه ترجمه میسر است، با گوشه ای از شاهکار سترگ یمانند شاعر بزرگ ما فردوسی آشنا شوند. و این خدمتی است بسیار ارزنده، هم به فرهنگ حماسی ملت ایران و هم به جمیع علاقه مندان غربی که تا کنون به چنین ترجمه کامل و قابل اعتمادی از پهلوانیها و دیگر خصال رستم دسترسی نداشته اند. هر قدر نظایر این کتاب در زبانهای دنیا بیشتر شود تعصبات نژادی و ملی کاهش خواهد یافت و مردم جهان یکدیگر را بهتر خواهند شناخت و جاده احترام متقابل و دوستی و همزیستی هموارتر خواهد شد و دولتمردان جنگ دوست و خونریز که جز برتری سیاسی و اقتصادی بر ملت های ضعیف یا ناشناخته و «نامحترم» هدفی برای ریاست و وزارت خود نمی شناسند، شرمنده و سر به راه، یا ان شاء الله روسیاه خواهند شد.

برگردیم به کتاب دکتر اهلرس که آن را به واقع باید «رستم نامه» خواند ولو آن که علاوه بر رستم، بیشتر چهره های زیبا و پاک و دل انگیز شاهنامه همچون سهراب و سیاوش

و بیژن و منیژه و فرنگیس و کیخسرو و اسفندیار... و داستانهای عشق و وصل و حرمان و سوگواری قهرمانان شاهنامه در قالب همین افسانه‌هایی آمده که رستم در آنها دخالتی قاطع دارد و خوب یا بد (بد، با توجه به سرانجام غم‌انگیز سهراب) بر سرنوشت همهٔ این چهره‌های دوست داشتنی سایه افکنده است.

ترجمهٔ دکتر اهلرس هم درست و دقیق است و هم روان و طبیعی و آمیخته با تعبیرات رایج روزمرهٔ آلمانی، چنان که خواننده به ندرت در اصطلاحات و سبک نگارش آن احساس غرابتی می‌کند، و این هنر فقط از کسی بر می‌آید که زبان فارسی حماسی یک هزار سال پیش را با آن همه واژه‌های قدیم و دشوار و گاه از یاد رفته به دقت خوانده و فهمیده باشد و هم بتواند معادل همه کس فهم امروزی آنها را در زبان آلمانی بیابد و به کار ببرد. دو نمونه را برای درک ارزش کار دکتر اهلرس ارائه می‌دهم.

در اوایل داستان رستم و سهراب است که سهراب با هجیر روبه‌رو می‌شود و:

چنین گفت با رزم دیده هجیر / که تنها به جنگ آمدی خیر خیر^۲

مصراع دوم را اهلرس به صورت عامیانهٔ زیر ترجمه کرده است:

... Du must von Sinnen sein^۳

که برگردان آن به زبان سادهٔ محاوره می‌شود: عقلت را از دست داده‌ای / یا دیوانه شده‌ای.

نمونهٔ دوم مصراع دوم بیت ۳۳۳ در همان داستان است:

که کاوس تند است و هشیار نیست / هم این داستان بر دلش خوار نیست^۴

ترجمهٔ آلمانی:

Der Bericht Gaḏdahams... liegt ihm schwer im Magen^۵

که ترجمهٔ تحت‌اللفظی آن به فارسی (اگر بشود گفت، که نمی‌شود) این است: این

داستان (یعنی گزارش گزدهم) در معده اش سنگینی می‌کند!

در ترجمهٔ چندین هزار بیت به سبکی که با سلیقهٔ خوانندهٔ آلمانی امروز سازگار باشد طبعاً گاهی ممکن است که انحرافی از اصل مقصود شاعر پیش آید که البته در مجموع تأثیری در جریان داستان ندارد، ولی به هر حال اشاره به چند نمونهٔ آن شاید برای اطلاع شخص شخیص مترجم بی‌ثمر نباشد (بنده فقط مصراع مورد نظر و ترجمهٔ پیشنهادی خود را تقدیم می‌کنم).

بیت ۵۰: ... بدان تا سپهبد نباشد درم^۶

E(hl)ers): "... und alle Sorgen vergingen^۷

M(oayyad): ... damit Rostam nicht betrübt sei

بیت ۷۸: ... سمنگان همه زیر پای آورم^۸

E: ... ganz Samangan unterwerfen müsste^۹

M: ... ganz Samangan durchsuchen müsste

در بیت ۱۰۱: چوده ساله شد زان زمین...^{۱۰} «زان زمین» اشاره به سمنگان است، نه

سراسر دنیا (auf der Erde).^{۱۱}

در بیت ۲۱۸، پیشنهاد گرد آفرید، وقتی در کمند سهراب گرفتار شده، این است که:

نهانی، بی آن که سپاه دو طرف بدانند، با هم بسازیم یا به اصطلاح امروز با یکدیگر کنار بیایم (گرد آفرید البته متوجه شده که سهراب به یک نگاه در دام عشق او افتاده است، و با این پیشنهاد که «نهانی» با هم بسازیم هدفش فریب دادن پهلوان جوان است، نه پوشاندن این ننگ: که با دختری او به دشت نبرد / بدین سان به ابر اندر آورد گرد).^{۱۲}

بیت ۲۲۵: ز گفتار او مبتلا شد دلش برافروخت و کنج بلا شد دلش^{۱۳}

یعنی دل سهراب گرفتار عشق شد، رویش سرخ گشت (؟) و بلای عشق در کنج دلش جا گرفت. از این رو گمان نمی کنم betrübt (= غمزده) برای «مبتلا» و عبارت seine Gedanken verdunkelten sich (= افکارش تاریک شد) درست باشد.^{۱۴}

بیت ۲۷۸: چونامه به مهر اندر آمد به شب فرستاده برجست و نگشاد لب^{۱۵}

مصراع دوم را دکتر اهلرس ترجمه کرده اند:

“... liess er einen boten kommen und besprach alles mit him.”^{۱۶}

یعنی «فرستاده ای آوردند و (گذردهم) هر چه لازم بود با او در میان گذاشت». ولی آنچه بنده می فهمم این است که فرستاده نامه مهر شده را گرفته از جابرخواست (بجست) و لب باز نکرد (یعنی بی آن که یک کلمه بگوید و یک آن فرصت را تلف کند به پا خاست و روانه شد.

بیت ۳۶۱: به ایرانیان گفت: سهرابِ گرد بیاید، نماند بزرگ و نه خرد^{۱۷}

دکتر اهلرس ترجمه فرموده است:

... Möge Sohrab doch kommen. Dann werden weder die Grossen noch die Kleinen am Leben bleiben^{۱۸}

(بگذار سهراب بیاید آن گاه از خرد و بزرگ کسی زنده نخواهد ماند). «سهرابِ گرد بیاید». جمله شرطیه است یعنی اگر سهراب بیاید، و جواب شرط این است که او یعنی سهراب احدی را از بزرگ و کوچک زنده نخواهد گذاشت. «نماند» فعل متعدی ست نه لازم.

بیت ۳۷۵: کسی را که جنگی چورستم بود براند، خرد در سرش کم بود^{۱۹}
 برگردان عبارتی که مترجم برای بیت بالا آورده اند چنین است: کسی که بخواهد او
 یعنی سهراب را شکست دهد، ولو آن که رستم جنگی باشد، خرد در سرش نیست،^{۲۰} در
 حالی که گودرز به کاوس می گوید: وقتی چنین دشمن نیرومندی نزدیک آمده است کسی
 که پهلوانی مانند رستم دارد ولی او را رنجانیده از خود دور می کند، بی خرد است. بدیهی
 است که نظایر این لغزشها از اعتبار ترجمه ای به این بزرگی و دشواری ابداً چیزی
 نمی کاهد.

باید امیدوار بلکه مطمئن بود که این کتاب ارزشمند را دهها هزار تن از مردم دانش
 دوست آلمان و اتریش، به ویژه از طبقه جوانان، چه آلمانی و چه ایرانی فارسی ندان خواهند.
 خواند خاصه که کتاب در سری بسیار معروف و آسان یاب رکلام (Reclam) به قطع جیبی
 چاپ شده است. در میان آثار ادبی آلمان و شاید اروپا به ندرت می توان کتابی یافت که
 لااقل یک بار به همین صورت از طرف بنگاه رکلام منتشر نشده باشد.

کتاب دکتر اهلرس دارای ذیلی ست در ۴۵ صفحه، شامل فهرست اعلام، شرح حال
 فردوسی مختصر و دقیق، تاریخچه تکوین شاهنامه، معرفی بهترین ترجمه های آن
 به زبانهای غربی و سنجش دو نمونه از دو ترجمه آلمانی شاک (Schack) و روکرت
 (Ruckert) با ذکر مشکلات و نقائص آنها، بحثی جداگانه در باب رستم در شاهنامه که
 ضمن آن مؤلف نکته های لازم و دانستی درباره شخصیت و خصال این جهان پهلوان ایران
 را شرح داده است. علاوه بر زورمندی بی اندازه او، مؤلف جنبه های ضعف اخلاقی و
 «زرنگی» او را در چند مورد (دروغ گفتن به سهراب و کشتن او، و حضور ذهنش در دم
 مرگ که شغاد را می فریبد و به این بهانه که نمی خواهد طعمه ددان شود، کمان و تیر از او
 می گیرد و او یعنی شغاد را هلاک می کند). توضیحات دیگری که دکتر اهلرس راجع
 به سبک شعر فردوسی افزوده است بسیار سودمند و به جاست از قبیل استعمال سرو
 به طریق استعاره برای اندام بلند و باریک، خاصه زنان؛ مشک برای گیسو؛ زلف کمند؛
 روی ماه؛ نرگس چشم و بسیاری دیگر. واژه های مرکب تاجبخش، شیرافکن، شیر اوژن،
 باد پای، پیلتن، جنگجوی، کشورگشا، رزمجو، نامجو، و امثال این را که در فارسی حکم یک
 کلمه را یافته است، نمی توان در ترجمه صدها بار تکرار کرد و درست همین است که گاهی
 اگر سیاق سخن اقتضا کرد باید آنها را به زبان بیگانه ترجمه کرد ولی نه در جمیع موارد.
 واژه پهلوان را اهلرس مکرر در مکرر در متن آلمانی نقل کرده است. حتی واژه مرکب

«جهان پهلوان» را با ترکیب Welt (= جهان) و پهلوان فارسی به صورت Weltpahlavan^{۲۱} به جای مثلاً Weltheld یا Weltchampion به کار برده است. برای چنین ترکیبی بنده مشابهی در زبان آلمانی سراغ ندارم، ولی البته نمی گویم که نیست.

مؤلف در پایان کتاب علاوه بر فهرستی کوتاه ولی جامع از مآخذ و مقالات، فهرستی نیز از اسامی اشخاص و جایها با توضیحات لازم و سودمند گنجانده است.

روی هم رفته باید گفت که این تألیف یکی از مفیدترین نوشته هایی است که مردم اروپا را با فردوسی و شاهنامه آشنا می کند. از دکتر اهلرس ممنون هستیم که با پشتکار و درایت بسیار این سومین کتاب را درباره شاهنامه تألیف و منتشر کرده است. باید منتظر کتاب بعدی وی بود که حتماً بحث بدیع دیگری را عرضه خواهد داشت. فراموش کردم بگویم که مؤلف گاهی چند بیت یا بخشی کوتاه را، به جای آن که دقیقاً ترجمه کند، نقل به معنی نموده و با حروف کج درج کرده است. از آن جمله داستان لشکرکشی به هاماوران است و رفتن کیکاوس بر آسمان.

بخش زبانها و تمدنهای خارو نزدیک، دانشگاه شیکاگو

یادداشتها:

- ۱- محمد علی اسلامی ندوشن: زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه. سلسله انتشارات انجمن آثار ملی ۶۲، خرداد ۱۳۴۸، ص ۲۹۱-۳۸۹.
- ۲- شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، دفتر دوم، ص ۱۳۱، بیت ۱۶۱.
- ۳- اهلرس (کتاب مورد بررسی)، ص ۱۱۸.
- ۴- شاهنامه، ص ۱۴۵.
- ۵- اهلرس، ۱۲۸.
- ۶- شاهنامه، ص ۱۲۱.
- ۷- اهلرس، ۱۱۲.
- ۸- شاهنامه، ص ۱۲۳.
- ۹- اهلرس، ۱۱۳.
- ۱۰- شاهنامه، ص ۱۲۵.
- ۱۱- اهلرس، ۱۱۵.
- ۱۲- شاهنامه، ص ۱۳۴، بیت ۲۱۷؛ اهلرس، ۱۲۱.
- ۱۳- شاهنامه، ص ۱۳۵.
- ۱۴- اهلرس، ۱۲۲.
- ۱۵- شاهنامه، ص ۱۳۹.
- ۱۶- اهلرس، ۱۲۵.
- ۱۷- شاهنامه، ص ۱۴۷.
- ۱۸- اهلرس، ۱۳۰.
- ۱۹- شاهنامه، ص ۱۴۹.
- ۲۰- اهلرس، ۱۳۱.
- ۲۱- اهلرس، ۱۶.